

## دست اندازی به حیطة نظارت

این عبارتست از استراتژی پیشروی گام به گام در سطح کارخانه، برای کسب امتیازهای موضعی ویژه از دست مدیریت. در مورد استخدام و اخراج، تقسیم اضافه حقوق، سرعت کار، توزیع مقدار کار، و غیره و غیره. این استراتژی، نسبتاً واقع بینانه ترین استراتژی «سیاسی» اتحادیه صنفی است که از سوی سوسیالیسم گیلد (Guild) - جنبش رفرمیستی در انگلستان در طول جنگ جهانی اول و سال های بلافاصله بعد از جنگ - اتخاذ شده بود. سوسیالیست های گیلد هرگز نتوانستند در صنایع مهندسی - جایی که کوشش اصلی خود را متمرکز کردند - برنامه خود را به کارفرمایان تحمیل کنند. در نخستین سال های بیست (۱۹۲۰) جنبش آنها از بین رفت بی آنکه که از خود اثری به جای بگذارد. در سال های شصت (۱۹۶۰)، جنبش سندیکایی ایتالیا کوشید که نوع انقلابی همین استراتژی را پیش برد. پیمان نامه سال ۱۹۶۲ کارگران فلزسازی احتمالاً معروف ترین نمونه این سیاست بود. نتایج آن تاکنون مایوس کننده است.

توازن نیرو در هر موسسه سرمایه داری به اندازه ای نابرابر است که بدون دخالت موازی حزب یا دولت - هیچ اتحادیه ای نمی تواند امیدوار باشد که در زمینه مدیریت امتیازهایی عمده از کارفرمایان بگیرد. نمونه های نادری که در آنها اتحادیه ها حقوق نظارتی قابل توجهی دارند دلیل این مدعاست: عملاً در تك تك آنها، این کنترل با پشتیبانی سیاسی دولت بدست آمده است. این کنترل غالباً در صنایع دولتی شده بوده است. مانند راه آهن برزیل (تا سال ۱۹۶۴) و معادن قلع بولیوی (تا سال ۱۹۶۵). «دست اندازی به حیطة نظارت» افسانه نیست. ولی فقط وقتی ممکن است که اتحادیه از پشتیبانی عامل مافوق - اتحادیه ی توانایی برخوردار باشد.

## اشغال کارخانه ها

این، ظاهراً تجاوزکارانه ترین شکل عمل ممکن در محل کار است که هم به ابتکار اتحادیه رخ داده است و هم بدون آن. اقدام اتحادیه های پرونیستی آرژانتین در تابستان ۱۹۶۴، موسوم به طرح دولوچا (Delucha) از کوشش های رفرمیستی اخیر بود که در آن اشغال کارخانه ها همچون سلاحی برای بدست آوردن یکسری خواست های اقتصادی و قانونی (دست مزد بیشتر و حق بازنشستگی، لغو محدودیت های گوناگون بر فعالیت سیاسی) به کار گرفته شد. این برنامه با آنکه بیش از پانصد هزار کارگر به کارخانه هاشان یورش بردند، عده ای را به گروگان گرفتند، دروازه ها را سنگربندی کردند غیره و غیره به جایی نرسید.

اشغال خودجوش و غیراتحادیه ای کارخانه ها در فرانسه در دوره حکومت «جبهه مردمی» (۱۹۳۶ و دوباره در سال ۱۹۳۸) و در ایتالیا پس از جنگ جهانی اول (تورین ۲۹ - ۱۹۱۹) روی هم رفته دچار همین سرنوشت شد. اینها به راستی جنبش های انقلابی مقدماتی (Proto-revolutionary) بودند، ولی در هر يك از آنها وقتی روشن شد که هیچ افق سیاسی که بتوان از آن سربرآورد وجود ندارد جنبش عزم خود را از دست داد. زیرا اشغال کارخانه يك عمل کاملاً سمبلیک است؛ اشغال کارخانه به هیچ وجه تسخیر آن نیست. کارگران در هیچ يك از اشغال ها نتوانستند کارخانه را به راه اندازند و بدین وسیله کنترل آن را عملاً بدست گیرند. چنین کاری در صنعت نوین که در آن، سرمایه در گردش برای به راه انداختن هرگونه تأسیسات صنعتی ضروری است طبیعتاً غیرممکن است. اشغال کارخانه ها در عمل چیزی نیست جز شکل دراماتیکی از اثبات قدرت کارگران در محل کار: حضور توده ای کارگران در صحن کارخانه تجلی سمبلیک این امر است که کارخانه به حق متعلق به آنان- به مولدین می باشد. ولی این مدعا با اشغال کارخانه به حقیقت نمی پیوندد. فقط قانون بنیادی اتحادیه گرانی- قدرت تنها در غیاب است- در حقیقت توسط این استثناء: حضور پرخروش ولی بی توان- تأکید می شود.

## اعتصاب عمومی

همانند موارد بالا، این مورد نیز می تواند شکل رفرمیستی یا انقلابی به خود گیرد. اعتصاب عمومی ۱۹۲۶ در بریتانیا جنبشی دفاعی در برابر تنزل دست مزد بود- یعنی کمترین خواست رفرمیستی قابل تصور. اعتصاب با روحیه ای پریشان و فوق العاده قانونی رهبری شد و به سرعت و به طور قاطع شکست خورد. (محدودیت های سلاح اعتصاب، به عنوان فقط دست از کار کشیدن، هیچگاه به این روشنی نشان داده نشده است: چند میلیون کارگر سرکار حاضر نمی شدند، و تنها توصیه ای که شورای عمومی توانست به آنان کند این بود که ورزش کنید- اغلب در معیت افراد پلیسی که مأمور سرکوبی اعتصاب شان بود<sup>۱</sup>). نقطه مقابل این رخداد با وقار گردید انقلابی سال ۱۹۰۵ بود، یعنی هنگامی که يك اعتصاب عمومی خودجوش و سازمان نیافته در سرتاسر امپراطوری تزاری، از ورشو تا شیتا، گسترش یافت. در این مورد، شرایط تاریخی به طور استثنائی مساعد بود: رادیو و اتومبیل هنوز وجود نداشت، ابعاد امپراطوری اهمیت ویژه ای به راه آهن می بخشید، از این رو فلج کامل ارتباطات با اعتصاب کارگران چاپخانه و راه آهن امکان پذیر بود. با پیوستن شورانگیز کارمندان دولت به جنبش، به هم ریختن ماشین دولتی آغاز شد. «نه تنها کارخانه ها بلکه مغازه ها، مدرسه ها، بیمارستان ها، دادگاه ها و اداره های دولتی هم بسته بودند... پلیس قدرت دخالت نداشت- در حقیقت برخی از آنها پنهان شده بودند... در بحبوحه جوش و خروش این شورش توده ها، مکانیسم زندگی شهری روسیه کاملاً متوقف شده بود<sup>۲</sup>».

اگر تاکنون اعتصاب عمومی شانس پیروزی انقلابی داشته همین اعتصاب عمومی سال ۱۹۰۵ بود. ولی وقتی گرسنگی و یأس اعتماد به نفس توده ها را به تدریج خرد کرد حتی این انفجار پرتوان نیز کم کم محو شد، و وقتی در ماه اکتبر روشن شد که

---

<sup>۱</sup> - کتاب General strike توسط julian symon.

<sup>۲</sup> - کتاب The Twilight of Imperial Russia ، تالیف R.D.charques

این يك بن بست استراتژیکی است بازگشت به سرکار آغاز گشت. در آخرین لحظات اعتصاب بلشویك ها متوجه شدند که باید با قیام مسلحانه، یعنی ضددیالکتیکی اعتصاب عمومی، از آن سبقت گیرند. کوشش قهرمانانه ای برای تسخیر مسکو شد، ولی واحدهای نظامی قیام را سرکوب کردند. اما این درس، بلشویك ها را قادر ساخت که دوازده سال بعد پیروز شوند.

کوشش های بسیار دیگری برای کاربرد اعتصاب عمومی همچون سلاح اقتصادی-سیاسی صورت پذیرفته است. بی شك در يك بحران سیاسی اتحادیه های صنفی در ترکیب با اشکال عملی مکمل-پیکارهای خیابانی، انتخابات، قیام، و غیره و غیره- می توانند نقش مهمی را ایفاء کنند: سرنگونی رژیم نو مستعمره یولو (youlou) در کنگو براز اویل (CongoBrazzaville) در سال ۱۹۶۳ نمونه خوبی است. ولی اتکاء صرف به اعتصاب عمومی تقریباً در همه موارد به شکست محکوم شده است. دلیل اساسی اش روشن است: توقف هر اندازه هم ابعادش گسترده باشد با جایگزینی يك نظام اجتماعی توسط نظام دیگر برابر نیست.

### جا به جایی نقش ها: احزاب و اتحادیه ها

پس، محدودیت های اتحادیه گرانی بنیادی است. تنوری سوسیالیستی بطور سنتی تأکید کرده است که این محدودیت ها باید از طریق پراتیک حزب سیاسی از میان برداشته شوند. در سال ۱۹۰۰ نلین این نظر را قاطعانه بیان کرد:

از نظر سوسیالیست ها پیکار اقتصادی هم چون پایه نی است برای سازمان دادن کارگران در یک حزب انقلابی، برای تقویت و تکامل پیکار طبقاتی علیه کل سیستم سرمایه داری، ولی اگر به پیکار اقتصادی هم چون چیزی خودبسنده نگریسته شود آنگاه هیچ چیز سوسیالیستی ندارد. در تاریخ کلیه ی کشورهای اروپای نه تنها اتحادیه ی صنفی سوسیالیستی بلکه همچنین

اتحادیه صنفی ضدسوسیالیستی هم داشته ایم. کمک به پیکار اقتصادی پرولتاریا کار سیاست مدار بورژواست. کار سوسیالیست عبارت است از تبدیل پیکار اقتصادی در جهت کمک به جنبش سوسیالیستی و پیروزی حزب سوسیالیستی انقلابی.

سرنگونی سرمایه داری تنها بدست یک حزب انقلابی انجام پذیر است و نه بدست اتحادیه ی صنفی. مع الوصف امروزه در انگلستان و تا حدی در سایر کشورهای اروپای غربی تغییر مهمی رخ داده است: رابطه ی میان اتحادیه ها و احزاب. میان پیکار اقتصادی و سیاسی بطور تجربی وارونه شده است. به گفته ی تان نیرن (Nairn)

بار دیگر- پس از یک دروه ی طولانی که در آن حزب سیاسی در مرکز پهنه ی پیکار بود- اتحادیه های صنفی در صف مقدم پیکار طبقه ی کارگر جای گزیده است: محمل های به قاعده نی که جایگاه شان همه چیز دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد.<sup>۲</sup>

این چگونه پیش آمده است؟ دلایل کسوف کنونی حزب سیاسی در زمینه های سوسیالیستی، و سر برآوردن اتحادیه های صنفی همچون گردباد پیکار طبقاتی چیست؟ روشن است که کوشش کنونی در بریتانیا برای در هم کوبیدن استقلال اتحادیه های صنفی توسط وضعیت تاریخی ویژه نی تعیین شده است: بحران معاصر امپریالیسم بریتانیا، کوشش در جهت حل بحران به خرج طبقه ی کارگر، در آمدن «حزب کارگر» در نقش اعتصاب شکن آشکار.

گویا بریتانیا تنها نمونه نی مفرط از این نوع گرایش های عام در کشورهای سرمایه داری پیشرفته است. حزب سیاسی انقلابی یک روبنای غیرطبیعی و

---

<sup>۲</sup>- رجوع کنید به مقاله «ماهیت حزب کارگر» در کتاب Towards Socialism

قراردادی است. یک سازمان داوطلبانه است که در جهت مخالف گرایش جاری جامعه ایجاد می‌شود. حرب، درست از این رو که در ماهیت سیستم اقتصادی و سیاسی سرمایه داری نهاده نیست، می‌تواند آن را قاطعانه از میان بردارد. ساخت آغازین حزب رو به آینده دارد: از اینروست که می‌تواند جامعه را سراپا انقلابی سازد. ولی عکس این نیز درست است. از آن جا که حزب بیشتر [از اتحادیه ی صنفی] «مصنوعی» است و توسط شرایط اجتماعی تولید و تجدید تولید نمی‌شود می‌تواند درسته در جامعه تحلیل رود تا آنجا که اصلاً به عنوان یک نیروی انفکاک‌ی وجود نداشته باشد. هر جا که پیکار سیاسی جامعه ی سرمایه داری برای مدتی پهنه پیروزی ناسزاوار بورژوازی شده است. همانند بریتانیا و آلمان غربی امروزی. یعنی جاهانی که «وحدت کلمه» یکنواخت (monolithic Consensus)، نفوذ هرگونه ی گزینه ی سوسیالیستی را در سطح ملی منتهی می‌سازد. احزاب سنتی چپ صرفاً تبدیل به کارگزاران وضع موجود می‌شوند. درجه ی انحطاط آن‌ها معادل عکس توان شان برای دگرگونی اجتماعی است.

در عوض، اتحادیه های صنفی هیچگاه نمی‌توانند به والاترین سطح فعالیت یک حزب سیاسی نائل آیند. و باز، درست به همان دلیل، اتحادیه ها هیچگاه به نازل ترین سطح فعالیت یک حزب سیاسی. به کلی جذب شدن در سیستم. سقوط نمی‌کنند. زیرا کارکرد آنها ریشه در سازمان طبیعی خود سرمایه داری دارد. در بازار کار. نتیجه این است که کرخت کردن و از میان برداشتن کامل اتحادیه ها دشوارتر است، زیرا اینها خودبه خود از بطن خود سیستم اقتصادی بر می‌آیند. تا زمانی که طبقات وجود دارند. و دیگر همه می‌پذیرند که امروزه

در غزب طبقات به همان اندازه گذشته وجود دارند<sup>۴</sup> - تعارض طبقاتی هم خواهد بود. هر جا که بازتاب سیاسی این تعارض وجود نداشته باشد. ابتدائی ترین شکل آن - پیکار اقتصادی - است که زنده خواهد ماند. این آخرین کانون پیکار طبقاتی، عارضه‌ی همیشگی جامعه‌ی نی است که خود را وقف افسانه‌ی هماهنگی جامعه‌ی بی طبقه و صلح اجتماعی کرده است. حتی امروزه نیز اعتصابات، رسوایی ایدئولوژیک سیستم است. لکن، اخیراً نیازهای اقتصادی فوری و ضروری لزوم از میان برداشتن عملی اتحادیه‌های صنفی را مطرح ساخته است. نیازهای سرمایه‌داری نوین - لزوم کنترل تورم، برنامه‌ریزی درازمدت، گسترش بازارهای خارجی - به حمله‌ی سیاسی علیه استقلال اتحادیه‌های صنفی در چند کشور غربی منجر شده است. این حمله در بریتانیا در مقایسه با کشورهای غربی دیگر بیشتر پیش رفته است و امروز جنبش اتحادیه‌های صنفی بریتانیا با بزرگترین خطر در تاریخش مواجه است.

بسیج منظم کنونی برای درهم شکستن اتحادیه‌های صنفی همچون یک نیروی مستقل به گونه‌ی کاملاً قاطعانه‌ی ارزش خلاق و نقش غیرقابل جایگزین شان را در یک جنبش سوسیالیستی نشان می‌دهد. حال که حدود خارجی عمل اتحادیه‌ها را نشان دادیم لازم است که ارزش ویژه و میزان کارآیی اش را در زمینه‌ی خودش مطرح کنیم. این که چه چیزهایی در پیکار

---

<sup>۴</sup> - رجوع کنید به مقاله:

کنونی میان دولت و اتحادیه ها در معرض خطر است از این طریق روشن خواهد شد.<sup>۵</sup>

۱- امروزه اتحادیه های صنفی دیگر قادر نیستند که سهم دستمزدها را در درآمد ملی به اندازه ی معتابهی افزایش دهند. همه بررسی های سال های اخیر نشان داده است که نسبت کل «سود- اجاره- بهره» به کل دست مزد در انگلستان و سایر کشورهای سرمایه داری در طول چند دهه گذشته به طور متوسط ثابت مانده است. این واقعیت شگفت انگیز نیست: این، نتیجه ی ضروری ساخت قدرت در یک جامعه ی سرمایه داری است. و فقط وقتی تغییر می یابد که یک انقلاب سیاسی خود این ساخت را براندازد. این بدان معنی نیست که عمل اتحادیه ی صنفی برابر با کار بی سرانجام سیزیف (و صخره اش) باشد. بلکه برعکس، فشار اتحادیه صنفی برای دست مزد

---

<sup>۵</sup> - البته اتحادیه های صنفی باید استقلال خود را در سوسیالیسم نیز حفظ کنند. لنین در دهمین کنگره حزب در سال ۱۹۲۱ در بحث معروف با تروتسکی و بوخارین در باره این مسأله مؤکداً از حقوق اتحادیه های صنفی دفاع می کند. وی معتقد بود که اتحادیه های صنفی باید در دفاع از کارگران هم مقابل سیاست های ویژه دولت، سیاست هائی که از سازش های سیاسی میان طبقه کارگر و دهقان نتیجه می شود، و هم مقابل خودسری دیوانسالارانه در تحقق سیاست های دولت آزاد باشند. از دیدگاه تئوریک، فرض بر این است که سوسیالیسم نه یک پراتیک یکتاگرایانه بلکه هم از لحاظ نهادی و هم از لحاظ عملی نوعی وحدت در کثرت است. لیکن، ماهیت اتحادیه های صنفی در یک جامعه سوسیالیستی در مقایسه با جامعه سرمایه داری تا اندازه ای فرق می کند (لنن آنها را همچون، سازمان های آموزش و پرورش...مدرسه های تعلیم شیوه های اداره، مدرسه های مدیریت، «مدرسه های کمونیسم» تشریح کرده است) که در اینجا از بحث پیرامون این پرسش مهم صرف نظر شده است. کتاب ایساک دویچر (saac Deutscher) به نام، soviet Trade Unions, London. ۱۹۶۰ شامل توضیحات قابل تحسینی در باره مباحثه اتحادیه صنفی در روسیه سال های بیست (۱۹۲۰) است.



بیشتر باعث افزایش باروری می شود، از این رو سهم ثابتی از تولید خالص ملی، سطح زندگی بهتری برای طبقه کارگر فراهم می سازد.<sup>۱</sup> این همان «پایگاه» به سختی ساخته شده‌ی است که حاصل مقاومت طبقه کارگر در سیستمی با اسنمار دائمی و شدید می باشد. درست همین پایگاه امروز در معرض خطر است. کوشش جهت دست بند زدن به اتحادیه‌ها کوششی است برای بدست آوردن سهمی بیشتر از درآمد ملی برای سود در مقایسه با دستمزد- و تحمیل تنزل نسبی درآمد به طبقه‌ی کارگر. در انگلستان، هزینه‌ی گزاف سیستم امپراطوری پوسیده- چه از لحاظ نظامی و سیاسی و چه از لحاظ مالی- این را برای طبقه‌ی مسلط جالب‌ترین چاره سیاسی کرده است. از این رو اگر سازمان‌های صنفی طبقه‌ی کارگر را از چنگش به در آورند این طبقه با شکست و پس روی تاریخی مواجه خواهد بود.

۲- اتحادیه‌های صنفی اسلحه‌پیکار اقتصادی است، که اساساً برای عمل سیاسی تهاجمی مناسب نیست. این بدان معنی نیست که اتحادیه‌ها هیچ اهمیت سیاسی ندارند. هیچ چیز بیشتر از این نمی تواند از واقعیت دور باشد. هویت اجتماعی- سیاسی طبقه کارگر اروپایی نخست در اتحادیه‌های صنفی اش متجلی است. فقط از طریق نهادهای دستجمعی اش است که طبقه‌ی کارگر وجود خود را همچون یک طبقه تجربه می کند، و اساسی‌ترین این نهادها اتحادیه‌ی صنفی است. طبقه‌ی کارگر در خارج از این نهادهای تاریخی خود

---

<sup>۱</sup>- این نافی آن دروه‌های تاریخی نیست که در آنها کمبود [نیروی] کار و رقابت متقابل سرمایه‌داری می تواند همان اثر را داشته باشد حتی زمانی که جنبش اتحادیه‌ای به زنجیر کشیده شده است. برای نمونه، اقتصاد آلمان دوران نازی. ولی در دراز مدت، فشار اتحادیه‌های صنفی برای اشغال کامل بوده است که از طریق نظارت دائمی بر رشد قدرت تولیدی مانع رکود اقتصادی شده است.

هویتی کاملاً بی اثر دارد، غیرقابل نفوذ حتی نسبت به خودش. طبقه ی کارگر از طریق شغل، آداب و رسوم، و فرهنگش از بقیه جامعه جداست ولی گروه جوش یافته نی<sup>۷</sup> که قادر به هر عمل اجتماعی باشد نیست. برای آن که قادر به چنین عملی شود باید هم چون یک طبقه، به خود آگاه باشد. و فقط در سازمان معینی است که می تواند چنین شود، سازمان هائی که علیه خود سیستم اجتماعی می آفریند، علیه سیستمی که خود در آن مندرج است. وجود صرف اتحادیه ی صنفی، صرف نظر از این که درجه ی سازشکاری رهبران اتحادیه چه اندازه باشد، عملاً مبین شکاف پرنشدنی میان سرمایه و کار در یک جامعه ی مبتنی بر بازار است، اتحادیه ی تجسم پاسخ منفی طبقه ی کارگر به ادغام شدنش در سرمایه داری بر مبنای اصول آن است. از این رو اتحادیه های صنفی همه جا ایجادکننده ی آگاهی طبقه ی- کارگر است. یعنی هوشیاری در مورد هویت جداگانه ی پرولتاریا همچون یک نیروی اجتماعی با منافع صنفی ویژه ی خود. این با آگاهی سوسیالیستی- یعنی دید و اراده ی تفوق طلب برای آفرینش سازمان اجتماعی نوین که تنها یک حزب انقلابی می تواند آن را بیافریند- برابر نیست. ولی این یک، گامی ضروری به سوی دیگری است. حتی در غیرسیاسی ترین اتحادیه های صنفی شواهد تجربی روشنی برای این نقش سیاسی «تدارکی» می توان یافت. اگر بتوان دلیل وفاداری انتخاباتی دو سوم طبقه ی کارگر انگلستان به حزب کارگر را به یک عامل تنزل داد، این عامل همانا عضو بودن اتحادیه ها در حزب کارگر است. در اینجا اتحادیه ها به روشنی واسطه نی است که حزب هویتش را از طبقه بدست می آورد؛ یک

---

<sup>۷</sup>- برای توضیح در باره مفهوم «گروه جوش یافته» رجوع کنید به مقاله A Review

سوم دیگر طبقه که به حزب محافظه کار رأی می دهد اکثراً عضو اتحادیه نیست. جز این جنبه از هیچ لحاظ اجتماعی قابل ذکری با دوسوم بقیه فرقی ندارد. منطق این پیوند سنتی امروزه آشکارا خود مسئله نی است، واقعیتی که پر از نتایج سیاسی بالقوه است. ولی خود پیوند درستی گفته مارکس را درباره ی رابطه متقابل میان پیکار سیاسی و صنعتی نشان می دهد:

هدف نهائی جنبش سیاسی طبقه ی کارگر طبیعتاً تسخیر قدرت برای طبقه است؛ برای این منظور یک سازمان قبلی طبقه ی کارگر طبیعتاً لازم است، سازمانی که به درجه ی معینی از تکامل رسیده، از درون نیروهای اقتصادی رشد می کند... همه جا جنبش سیاسی از درون جنبش اقتصادی پراکنده کارگران سر بر می آورد، جنبش سیاسی طبقه آن جنبشی است که می کوشد هدف هایش را در شکل عمومی متحقق سازد، آن شکلی که از لحاظ معنی اجتماعی عام دارای نیروی غیرقابل مقاومت است. هر چند لازمه ی این جنبش ها درجه ی معینی از رشد سازمانی است اما خود جنبش ها نیز به نوبه ی خود وسیله نی برای تکامل سازمان یابی است.<sup>۸</sup>

بنابراین آنچه با سلب آزادی جنبش اتحادیه نی در معرض خطر است هویت و حافظه ی طبقه ی کارگر همچون یک نیروی مستقل می باشد. خطر انقیاد اتحادیه های صنفی توسط دولت در نهایت خطر از بین رفتن آگاهی طبقه کارگر (به معنای بالا) است. کوشش در جهت سلب آزادی از اتحادیه ها در تحلیل نهائی عبارت است از کوششی در جهت آفریدن یک کلیت اجتماعی هندسی و تهی شده. همان تعبیه یکنواخت «جامعه ی یک بعدی» مارکوزه<sup>۹</sup>. اگر قرار

---

<sup>۸</sup> - نامه به بلته (Bolte)، ۱۸۷۰

<sup>۹</sup> - «انسان يك بعدی» لندن، ۱۹۶۴.

است سوسیالیسم آینده‌نی در بریتانیا داشته باشد باید در مقابل این کوشش مقاومت کرد.